

متن پیاده سازی شده جلسه هشتاد و ششم سال سوم درس خارج اصول مباحث قطع و ظن - 19 فروردین 1388

بسم الله الرحمن الرحيم

مستحضرید بحث در مورد قید وثاقت در مبحث شهادت بود؛ سوال این بود آیا وثاقت کفایت می کند یا عدالت لازم است؟ ما شش روایت را ذکر کردیم که در آنها عدالت مصطلح شرط نشده بود و صرف صالح بودن، مورد اعتماد بودن و... برای شهادت کفایت می کرد؛ اما در مقابل برخی از آیات و روایات را مطرح کردیم که در آن ها قید عدالت شرط شده بود. در کلام فقهاء و روایت ابن ابی یعفور، عدالت تفسیر شده بود. ما باید بین ادله جمع کنیم البته اگر این ادله قابلیت جمع داشته باشند.

تحقیق استاد در مورد واژه عدالت

استاد: آنچه به نظر قاصر ما می رسد این است: اولاً: وقتی ما عدالت را در لغت نگاه می کنیم عناوینی مثل تارک کبیره و عدم اصرار بر صغیره نمی بینیم بلکه عناوینی مثل عدم اعوجاج، عدم ستم، اعتدال و... می بینیم. در عرف هم وقتی می گویند فلانی عادل است نگاهشان نسبی است یعنی وقتی کسی دو همسر دارد و ما می پرسیم آیا عدالت را رعایت می کند یا نه؟ برداشت عرف این نیست که شوهر، نماز صبح را می خواند تارک کبیره است و... بلکه مراد این است که آیا به یک زن ستم می کند یا نه؟

عدالت در پلیس راه به این معناست که آیا حق را مراعات کرده است و کروکی را درست کشیده است یا نه؟

از طرف دیگر ما نمی توانیم از شش روایت به راحتی بگذریم.

لذا در اینجا یک سوال پیش می آید؛ با وجود آن شش روایت و معنای عرفی و لغوی عدالت، فقهای ما براساس چه سندی رسیده اند که مراد از عدالت در شهادت همان عدالت در نماز جماعت و عدالت در مجتهد است؟

آنچه که ما بر اثر تتبع رسیده ایم این بوده که این بزرگان آمده اند آن واژه ها را (که در شش روایت آمده) به قرینه عدالت در قرآن و روایات به معنای عادل گرفته اند. یعنی تمام آن واژه ها را به معنای عدل دانسته اند و تعریف عدالت را هم از روایت ابن یعفور گرفته اند.

به عبارتی: روایات شش گانه را مجمل فرض کرده اند و این 4 روایت را مبین فرض کرده اند.

استاد: به چند نکته توجه کنید. 1: روایت عبدالله بن ابی یعفور از انسجام برخوردار نیست و لذا من معتقدم این تعبیر از امام علیه السلام نیست؛ معلوم نیست روایت، نظر به سنجه های اثباتی دارد یا ثبوتی! مرحوم شیخ که روایت را قبول دارد و درصدد اصلاح این روایت است روایت را تکیه تکیه می آورد و کامل ذکر نمی کند.

استاد: من احتمال می دهم روایت نقل به معنا شده است؛ معلوم نیست ابن ابی یعفور با قلم و کاغذ خدمت امام می رفته است یا بدون آن؛ ولی آنچه مسلم است این است که روایت انسجام ندارد.

نکته دیگر: ما در خلا که زندگی نمی کنیم بلکه با یک واقعیتی مواجهیم واقعیت این است که عدالت، طبق آنچه در روایت ابن ابی یعفور آمده است در خارج نادر است ما چقدر در دنیا عادل داریم؟! اسلام هم که برای قم نیامده است بلکه جهانی است.

از طرفی ما مساجد فراوانی داریم و پنج وعده نماز جماعت دارند مگر ما چقدر عادل داریم؟ اگر ثبوتاً هم عادل داشته باشیم اثباتش بسیار مشکل است. واقعاً این عرضه و تقاضا همخوانی ندارد. ممکن نیست شارع حکیم قانونی را بگذارد و عدالت را جوری معنا کند که عرضه و تقاضا یکسان نباشد.

نکته: در خارج، طلاق ها، شاهد گرفتن برای دیون، نماز جماعت ها، شاهد و... بسیار زیاد اتفاق می افتد آیا این قدر عادل وجود

دارد؟!

نکته بعد: باید هر مساله ای به تناسب خودش بیان داشته باشد اگر شارع مقدس در این مساله بسیار پرکاربرد اصطلاح خاصی داشت بین روایت مشهور می شد؛ مورد سوال واقع می شد و... یعنی باید روایتی از ائمه سوال می کردند آقا شما عدالت را اینگونه معنا می کنید ما چه کار کنیم حکومت سنی است و عادل به اندازه کافی نداریم ما با متعلقه ها چکار کنیم؟ همه اینها حاکی از این است که ما باید به معنای عدالت مصطلح شک کنیم.

استاد: یک راه این است که ما به عدالت دست نزنیم اما نسبت به راه اثباتش آسان بگیریم یعنی بگوییم معنای عدالت همین معنای مصطلح است اما راه اثباتش سخت نیست؛ مثلاً بگوییم برای اثبات عدالت، همین که شخص ظاهر الصلاح باشد کافی است. برخی گفته اند برای احراز عدالت معاشرت هم لازم نیست.

یک راه هم این است که ما تفسیر عدالت را از روایت ابن ابی یعفور بگیریم.

راجع به راه اول: می گوییم این راه غلط است؛ اگر عدالت اجتناب کبائر است و عدم اصرار بر صغائر؛ اجتناب کبائر یک امر تکوینی است نه شرعی؛ یعنی چه شارع یک راه تعبیدی قرار دهد برای یک امر تکوینی! یعنی شارع بگوید این نشان از اجتناب نیست ولی من این را نشان از اجتناب قرار دادم این بی معناست. بله اگر شارع بگوید شما احکام عادل را بر این شخص که نمیشناسیش بار کن یعنی به او اقتدا کن یا شهادتش را بپذیر و... این اشکالی ندارد ولی معنای این کلام این است که شارع از تشریح خودش دست برداشته است. نظیر این در امارات است که شارع می فرمود خبر واحد طریق است یا مثلاً قول نو الید را شارع طریق قرار داده است با اینکه ظن آور هم نیست در این صورت شارع از حکم واقعی اش دست برداشته است و لذا در امارات می گفتیم اگر اصابت با واقع کند فیها و الا عذر است یا طبق نظر مشهور دو حکم واقعی و ظاهری درست می کردند. یعنی چه که بگوییم شارع عدالت را آن جور معنا کرده و احکامش را هم برای آن معنای قرار داده است اما یک طریقی که اصلاً طریقی نیست ندارد را برای اثبات عدالت قرار داده است! این تناقض در کار شارع می شود.

استاد: به نظر ما از آن شش روایت نمی توان به سادگی گذشت؛ چطور ما اذا کانوا خیراً، اذا کانوا صلحاء، و... را به عدالت برگردانیم. دوستان ما خیلی به روایت ابن ابی یعفور بخواهیم احترام کنیم باید بگوییم این روایت، حد اعلی عدالت را می گوید. نظیر این، در روایات وجود دارد مثلاً در برخی روایات شیعه جوری معنا می شود که غیر از سلمان و ابوذر کسی باقی نمی ماند اما روایت دیگر خیلی راحت شیعه را معنا می کند و شیعه شامل افراد فراوانی می شود، در جمع بین این روایات می گویند اولی اشاره به حد اعلی شیعه بودن دارد.

نتیجه: عدالت در هر جا به حسب خودش معنا می شود مثلاً در شهادت وثاقت و راستگویی کافی است.

**والحمد لله رب العالمین**